

درس سیصد و چهل و پنجم (صوت ۳۶۶):

دوران امر بین وجوب و حرمت از جهت عدم دلیل بر

تعیین یک از طرفین (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در دوران امر بین محذورین که عبارت از وجوب و حرمت است مرحوم شیخ در رسائل انواع و اقسامی را ذکر می‌کنند و دوران امر را بین وجوب و حرمت هم در شبهات حکمیه و هم در شبهات موضوعیه در آنجا می‌شمرده‌اند.^۱

اما مرحوم آخوند در اینجا مسئله را فقط منحصر به یک قسم می‌کند و دیگر شبهات حکمیه و موضوعیه را جدا و مجزای از هم در اینجا ذکر نمی‌کند.^۲ حالا نسبت به این مطلب چندان مسئله مهم نیست، زیرا حکم صورت مسئله در مورد شبهات حکمیه و موضوعیه یکسان است. البته دوران امر در شبهات حکمیه به پنج نوع تقسیم می‌شود؛ صورت اول اینکه مسئله ناشی از فقدان دلیل باشد یعنی طرفین وجوب و حرمت مستند به دلیل فقهی اجتهادی نباشد؛ از کتاب و سنت. آن مثالی که برای این قضیه می‌زنند - البته این مثال در عالم خیال و تصوّر است - می‌گویند که اگر امت بر دو مسئله اجماع کرده باشند؛ در یک مسئله وجوب و در یک مسئله حرمت، و هیچ کدام نسبت به قضیه دلیلی نداشته باشند و **لا ثالثَ لهما**، خب در اینجا این از باب فقدان دلیل است.

یک مطلبی که به نظر من در اینجا می‌رسد این است که واقعاً این یک مشکلی هست که ما گرفتار آن هستیم به خصوص در مباحث اصولی؛ و آن اینکه بحث‌هایی می‌شود از یک موضوع‌هایی که اصلاً وجود خارجی ندارند و فقط در عالم خیال نسبت به مسئله بحث می‌شود! این مورد را هم از آن موارد می‌توانیم به حساب بیاوریم. چطور می‌شود یک امت بر دو مسئله اتفاق کنند و دلیلی هم نداشته باشند! من که تابه حال یک مثالی برای این مسئله سراغ ندارم! همه در قضیه فقدان دلیل این مطلب را می‌گویند که دو نظر متفاوت وجود داشته باشد؛ یکی بر حرمت یکی بر وجوب! البته ممکن است این مسئله را ما این طور تصوّر کنیم: کیفیت استنباط یک حکم شرعی بدون اینکه مستند مستقیم و مباشر فقهی داشته باشد مثلاً همین قضیه‌ای که الآن در مورد حج درآمده است؛ - حالا إن شاء الله که صدا بیرون نمی‌رود - این مسئله برائت از مشرکینی که درآمده است. یک رساله در منزل هست بچه هجده ساله ما رفته آورده به مادرش گفته که من از آقای سیستانی تقلید می‌کنم! ما اصلاً اینها را در این مسائل خیلی راحت و باز و آزاد گذاشته‌ایم.

حالا نکته در اینجا این است که ایشان صریحاً در آنجا نوشته‌اند که نگاه کردن به بدن زن غیر مسلمان

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. کفایة الأصول، ص ۳۵۵.

شرعاً اشکالی ندارد در صورتی که قصد ربه نباشد!^۱ خب آقای محترم تو برمی داری هم چنین حکم شرعی را در رساله شرعی می نویسی، آن وقت بچه شانزده ساله، هفده ساله، بیست ساله برمی دارد اینها را می خواند و آن وقت چه مفاسدی بر آن بار می شود؟! بله من هم می دانم در صورتی که ربه نباشد اشکالی ندارد! اما تو بلند بشو برو یک زن بیست ساله جوان قشنگ ستاره سینمای هالیوود بیاور آن وقت بگو نگاهش بکن خوشت نیاید! یک هم چنین چیزی اصلاً امکان ندارد! نشستن و همین طوری در عالم هورقلیا فتوا دادن که هنر نیست! این مربوط به آن افراد از نفس گذشته ای است که زن بیست ساله و دیوار برای آنها فرق نمی کند. بله، اما کجا پیدا می کنید؟! کجا یک هم چنین آدمی را پیدا می کنید؟! یعنی این حرف ها را اصلاً زدن غلط است و معلوم است اینها اصلاً مجتهد نیستند، بیخود اسم خودشان را چه گذاشته اند. آقا مردم دارند با توجه به این قضایا گمراه می شوند و چیزهایی دیگری هم که هست.

رساله عملیه ای که نوشتنش حرام است!

بینید این مسئله را نمی فهمد که تبعات این فتوایی که دارد می دهد چیست! یک جوان هجده ساله می گوید که من خوشم نمی آید، ربه نیست. بعد آن وقت چه می گویند؟! بعد می گویند که وظیفه فقیه فقط بیان احکام است و تشخیص موضوعات به عهده فقیه نیست! خب این جوان هجده ساله و بیست ساله که می آید رساله شما را الآن برمی دارد می خواند، او چطور می تواند حکم را تشخیص بدهد؟! چطور می تواند خودش یک موضوع را تشخیص بدهد؟! و سایر مسائل دیگر که خب طبعاً می بینیم! اینها متوجه حقیقت فقه و بیان احکام و در اختیار گذاشتن نیستند، فقط به فقه به عنوان یک سری احکام خشک - بدون اینکه این مسئله عملی و نتایج عملی آنها در میان مردم و در میان جامعه هست - نظر می کنند و نوشتن رساله به این کیفیت شرعاً حرام است! فقیه یا باید به حقیقت مسئله برسد و مصالح و مفاسدش را بداند یا اینکه اگر نیست ننویسد و مردم را گمراه نکند! و امثال این قضایا در رساله های توضیح المسائل بسیار است.

من در حج که بودم مردم واقعاً می آمدند سؤال می کردند که آقا برائت را ما انجام ندادیم تکلیف چیست؟! آقای روحانی کاروان گفته است که حج همه باطل است و نمازتان باطل است! خاک بر سرشان کنند با این کیفیت بیان کردن! دارد می گوید که این نماز طواف من باطل است و آن طوافی که انجام دادم باطل است، به خاطر اینکه نتوانستم برائت از مشرکین را انجام بدهم! قضیه برای چند سال پیش است. خب این کیفیت مسئله را بیان کردن برای چیست؟! مگر این طوری بگوییم که امت بر دو قسم اجتماع کنند و بر دو قسم مسئله را تقسیم کنند؛ بدون هیچ دلیل فقهی به طور کشک کشک کشک هیچ دلیلی ندارند، بیایند حکم به وجوب یک

^۱ . توضیح المسائل، آیه الله سیستانی، ویرایش ۹۷، ص ۴۶۴، مسئله ۲۴۵۲.

جعل عمل اعلان برائت از مشرکین در اعمال حج

[راجع به این مسئله برائت] دلیلی از قرآن و روایات نداریم! در طول دویست و پنجاه سال تاریخ ائمه علیهم‌السلام نداریم که به‌عنوان برائت از مشرکین در مکه شعار مرگ بر عبدالملک مروان و هشام بن حکم و مأمون و متوکل بدهند و یا مثلاً بر علیه قیصر روم و کسری و اینها شعار بدهند! اینها چیزهای ساختگی جدید است که دیگر درمی‌آورند! حالا طرف مقابل هم بیاید این نوع مسئله را بگوید، بعد از گذشت یک زمانی یک‌دفعه فقیه مواجه می‌شود با دو قول در یک مسئله؛ نه این دلیل دارد و نه آن دلیل دارد و این **لا ثالثَ لهما** پیدا می‌شود. البته از باب مزاح گفتیم والا یک هم‌چنین چیزی که جنبه خارجی ندارد.

علی‌کلّ حال به‌طور کلی نظر من این است که بحث کردن در مسائلی که جنبه خارجی ندارند اصلاً معنا ندارد. جناب شیخ انصاری شما آمده‌اید یک هم‌چنین مطلبی را مطرح کرده‌اید، خودت یک دلیل بیاور! هزار و چهار صد سال گذشته است یک دلیل نتوانستی پیدا بکنی که امت بر دو مسئله اتفاق کنند و ثالثی نداشته باشد! خب اصلاً نگو! مطرح نکن! این یک قسم.

اما قسم دوم که دوران امر ناشی از اجمال دلیل می‌شود؛ این اجمال دلیل به سه مورد تقسیم می‌شود؛ مورد اول اجمال دلیل نسبت به اصل حکم است مثل اینکه یک امری از ناحیه شارع آمده است و انسان نمی‌داند این امر دلالت بر وجوب می‌کند یا دلالت بر تهدید می‌کند. اگر دلالت بر تهدید بکند طبعاً اتیان فعل حرام می‌شود. نظیر این مسئله هست ولو ندرتاً راجع به این مسئله وجود دارد؛ با توجه به قرائن.

شق دوم اجمال دلیل در دوران امر بین وجوب و حرمت به متعلق حکم برمی‌گردد مثل اینکه شارع در یک جا امر به تحسین صوت بکند بر وجوب، و در جای دیگر نهی از غنا بکند و انسان شک کند که آیا تحسین صوت که با ترجیع همراه است - تحسین صوت مرجع - آیا از اقسام غناء است یا از اقسام غناء نیست؟ این یکی از موارد وجوب و حرمت است.

سوم اینکه در اجمال حکم، برگشتش به اجمال در موضوع است مانند وجوب اکرام عدول از علماء و حرمت اکرام فساق از علماء که راجع به این قضیه بحث از عدول می‌شود که آیا به ارتکاب صغائر فسق صدق می‌کند و شخص از عدالت ساقط می‌شود یا اینکه ارتکاب صغائر موجب فسق نیست. این هم شبهات حکمیه است.

مورد چهارم که باقی می‌ماند ناشی از شبهات موضوعیه است مانند زیدی که مردد است بین این زید یا آن زید؛ در اصل خود ذات شک داریم.

پس با توجه به این قضیه در دوران امر بین محذورین پنج صورت می‌شود تصوّر کرد که یک صورت

آن اصلاً از بحث خارج است و وجود خارجی ندارد. چهار صورت دیگر اجمال حکم، اجمال متعلق، اجمال موضوع و همین طور در مورد خود اصل شبهه موضوعیه که خارج از حکمیه است. پس چهار قسم باقی می ماند. مرحوم آخوند در اینجا پنج صورت برای مانحن فیه ترسیم کرده اند؛ صورت اول حکم به طور کلی برائت شرعیه است یعنی در دوران امر بین وجوب و حرمت از نظر ظاهر حکم به برائت شرعی است که نه واجب است و نه حرام. دلیل ایشان ادله برائت شرعی است چه عقلاً و نقلاً و حکم عقل به قبح عقاب بلا بیان. شکی نیست در مانحن فیه بر اینکه اگر دو دلیل متعارضی وجود داشته باشد یا اینکه انسان اصلاً در اصل موضوع مردد بین دو مصداق متفاوت باشد، طبعاً بلاغ حکم یا بلاغ مفاد و مصداق نسبت به او تحقق پیدا نکرده است و در این صورت در زمره جاهل به حکم و طبعاً جاهل به مصداق در خواهد آمد. ادله عقلیه که قبح عقاب بلا بیان است و همین طور ادله نقلیه مانند حدیث رفع و حدیث حجب و امثال ذلک شامل مانحن فیه خواهند شد.

قسم دوم تعیین احد الطرفین است الزاماً یعنی یکی از طرفین متعین است که در اینجا جانب حرمت را بر جانب وجوب مقدم می کنند. دلیل بر این مسئله یکی احتیاط است که طبعاً احتیاط با جانب حرمت می سازد و دوم ادله توقف است مثل **«قَفْ عِنْدَهُ [الشبهة] فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ»**^۱ که از این روایت کفّ نفس که موافق با جانب حرمت است به دست می آید که انسان در جانب حرمت انجام نمی دهد و کفّ نفس می کند و انجام نمی دهد.

محل جریان دفع ضرر محتمل

از ادله دیگری که برای این مسئله می شمردند، مسئله وجوب دفع ضرر محتمل است که آقایان می فرمایند که وجوب دفع ضرر محتمل اولی از جلب منفعت است. همان طوری که سابق عرض شد این مسئله محل اشکال است؛ به جهت اینکه دفع ضرر در جایی مطرح است که ضرر با منفعت در یک حد قرار داشته باشند اما اگر آن منفعت، منفعت ملزومه باشد، در این صورت نمی توانیم بگوییم که دفع ضرر اولی از جلب منفعت است. مثلاً خوردن آب در وقتی که انسان دارد از تشنگی به هلاکت می رسد؛ یک ظرف آبی هست که این ظرف آب منحصر به همین مقدار هم هست و انسان هم دارد به هلاکت می رسد، اگر این ظرف آب را نخورد هلاک می شود. از آن طرف هم شبهه سم بودن در اینجا هست حالا شما می گوید که جانب احتیاط این است که نخورد یا اینکه بخورد؟! چون علی کل حال اگر نخورد می میرد و اگر بخورد هم می میرد اقلاً مورد شبهه را بخورد شاید سم نباشد و جلوی مردن را نگه بدارد. ما نمی توانیم بگوییم که دفع ضرر اولی از جلب منفعت است! یا نفس

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، أبواب صفات القاضي و ما يجوز أن يقضى به، باب ۹ - باب وجوب الجمع بين الأحاديث المختلفة و كيفية العمل بها، ص ۳۰۲.

کشیدن؛ اگر امر دائر باشد بین نفس کشیدن که می‌گویند جلب منفعت است.

این منفعت یک وقت منفعت ملزمه هست، منفعت ملزمه عبارة آخرای حرمت ترک این منفعت و الزام است و تفاوتی ندارد چه اینکه بگویید که نماز واجب است یا ترک آن حرام است هر دو یکی است متها تفاوت در تعبیر است. یا اینکه بگویید که شرب خمر حرام است یا اینکه بگویید که ترک آن واجب است، هر دو یکی است. حالا این دفع ضرر متحمل اولی از جلب منفعت است از کجا درآمده است ما هنوز نفهمیده‌ایم و متوجه نشده‌ایم!

مسئله دیگری که در تأیید جانب حرمت ذکر می‌کنند مسئله استقراء است و می‌گویند که ما که روایات را تفحص کردیم به دست آوردیم در مواردی که چنین مصداقی برای این مسئله هست شارع جانب حرمت را که کفّ نفس باشد ترجیح بر جانب اقدام داده است. البته همان طوری که عرض کردم إن شاء الله در آخر بحث برائت ما نظرمان را راجع به خصوصیات بحث برائت می‌گوییم. مواردی ذکر می‌شود؛ یکی در مورد دماء است، یکی در مورد فروج است و یکی در مورد اعراض و حق الناس است. به خصوص در مورد دماء و در مورد فروج، در این دو مورد ما می‌بینیم که شارع جانب کفّ نفس را رعایت کرده است.

من باب مثال **«ادْرءوا الحدود بالشبهات»**^۱ یا اینکه قصاص که در یک جا واجب است و اولیاء دم به هیچ وجه رضایت بّیه نمی‌دهند خب طبعاً قصاص در اینجا می‌تواند واجب شود. از آن طرف احتمال عدم عمد هست و در این مورد احتمال می‌رود، بنابراین می‌شود قتل نفس محرمه و حرام می‌شود. شارع در اینجا می‌آید جانب عدم قتل را مقدّم می‌کند و اولیاء را ملزم به اخذ دیه می‌کند. این از آن مواردی است که دیده شده است. بله! درست است. یا در مورد فروج فرض کنید که زنی هست که احتمال حلیت در او می‌رود، ما نمی‌گوییم که حلّ... واجب است، نه ما نکاح واجب نداریم ولی این احتمال حلیت به واسطه رضاع یا عوامل دیگر موجب نهی شارع از ارتکاب این نکاح می‌شود به خاطر اینکه بعداً ممکن است مشکلاتی نسبت به این قضیه پیش بیاید و موارد زیادی داریم. یا در مورد حق الناس و اینها مواردی هست. در مورد اعراض هم این مسئله به چشم می‌خورد. این مورد دوم از موارد خمسة بود.

مورد سوم اختیار احد الطرفين است لا على التعیین. مثل روایت: **«إِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ»**^۲ که در این روایات و تشبیه مانحن فیه به دو روایت صحیح السند که در بحث تعادل و ترجیح این بحث

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، کتاب الحدود، باب تَوَادِرِ الحدود، ص ۷۴، ح ۵۱۴۶.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۷.

«روى عن الحسن بن الجهم عن الرضا عليه السلام قال: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَجِبُنَا الْأَحَادِيثُ عَنْكُمْ مُخْتَلِفَةً، قَالَ: «مَا جَاءَكَ عَنَّا فَفَسِّهْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَحَادِيثِنَا فَإِنْ كَانَ يُشَبِّهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِنْ لَمْ يُشَبِّهُهُمَا فَلَيْسَ مِنَّا.» قُلْتُ: يَجِبُنَا الرِّجَالُ وَ كِلَاهُمَا نَفَقَةٌ بِحَدِيثَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَلَا نَعْلَمُ أَيُّهُمَا الْحَقُّ، فَقَالَ: «إِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ.»»

می‌آید که اگر دو خبر باهم تعارض کردند امام علیه‌السلام بعد از ذکر مرجحات سندیه و دلایله و خارجیه می‌فرمایند: «فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ»، این «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ» اخذ اعتقادی و التزامی است که جانب حرمت گرفته بشود یا جانب وجوب در اینجا گرفته بشود.

چهارم از اقسامی که مرحوم آخوند در اینجا ذکر می‌کنند عبارت از حکم توقف در عمل با عدم حکم به براءت است. در صورت اول حکم به براءت شد و بحث توقف در عمل نبود. بحث براءت و حکم به اباحه به مقتضای ادله بود. در اینجا توقف از عمل است یعنی عدم الزام با عدم حکم به براءت. معنای توقف این است که حکم نسبت به مسئله روشن نیست. نه اینکه ما حکم به اباحه می‌کنیم. یک وقتی می‌گوییم که اصلاً مورد مباح است و در رساله عملیه هم می‌نویسیم که در یک هم چنین موردی شخص می‌تواند انجام بدهد، مباح است و می‌تواند انجام ندهد. ولی نه یک وقت فقیه از فتوای در یک مورد خودداری می‌کند و می‌گوید که نمی‌دانم حکم در مسئله چیست. حالا که حکم در مسئله را نمی‌دانم هرکسی هر کاری می‌خواهد بکند بکند. دو مطلب است. مرحوم شیخ در رسائل این مورد چهارم را ترجیح می‌دهد و این را بر سایر موارد غلبه می‌دهند.^۱

توقف در عمل و دلیلش بعداً ذکر می‌شود. اول مرحوم شیخ نظریه پنجم مرحوم آخوند را نقل می‌کنند که نظریه پنجم این است که توقف در مقام عمل و حکم به اباحه **ظاهراً لا واقعاً** است. یعنی شارع به مقتضای ادله عقلیه و ادله نقلیه حکم به براءت می‌کند. اما توقف در مقام عمل است یعنی ما واقع را نمی‌دانیم چیست، فقیه حکم به واقع را بیان نمی‌کند که آیا این فعل مباح است، حرام است، واجب است، نمی‌دانیم. اما از نقطه نظر ادله ظاهری حکم به براءت می‌کند. می‌گوید که مقتضای ادله عقلیه و نقلیه حکم به براءت است و این جمع بین حکم واقعی و ظاهری است. یعنی در مقام ظاهر فتوای به اباحه است به خاطر اینکه ادله عقلیه قبح عقاب بلا بیان شامل مانحن فیه می‌شود، حدیث رفع حدیث حجب تمام اینها شامل مانحن فیه می‌شوند، ادله **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»**^۲ شامل مانحن فیه می‌شود یعنی از نقطه نظر جهل به مورد و جهل به مصداق و جهل به حکم این یکی از موارد است. حتماً که لازم نیست شبهات ما شبهات بدویه و ابتدائیه باشد تا اینکه ادله براءت در مورد آن شبهات بدویه بیایند، مانحن فیه هم یکی از شبهات است گرچه دوران هم بین

ترجمه: «از حسن بن جهم نقل شده که گفت: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: احادیثی که از شما به ما میرسد مختلف است. فرمود: «آنچه از ما به شما می‌رسد بر کتاب خدا و احادیث ما تطبیق و مقایسه کنید، اگر مانند آن دو بود از جانب ما است و گرنه از ما نیست.» گفتیم: دو فرد موثق با دو حدیث مختلف نزد ما می‌آیند، و ما نمی‌دانیم کدامیک از آن دو حدیث حق و درست است. فرمود: «در این صورت مختارید، به هر کدام که خواستید عمل کنید.»» (محقق)

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. الکافی، ج ۵، کتاب المعیشه، باب النوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

محدورین باشد. در دوران بین محدودین آیا جهل به حکم صدق نمی‌کند؟! آیا در دوران امر بین محدودین جهل به مصداق و جهل نسبت به تکلیف مکلف صدق نمی‌کند؟! این هم از آن موارد است. پس ادله در اینجا شامل می‌شوند و «رُفَع ما لا یعملون»^۱ شامل می‌شود.

حدیث رفع را هم که گفتیم: جعل حکم واقع نمی‌کند که مصوبه باشیم، در حدیث رفع جعل حکم مماثل هست یعنی حکم به واقع مرفوع^۲ عنه و مرفوض است. ما کاری با حکم واقع نداریم. ما در مقام تکلیف می‌خواهیم بدانیم چه کار بکنیم؟! حالا خدا این را حرام کرده یا حلال کرده است به من چه مربوط است؟! می‌خواست برای ما بیان کند. حالا که من نسبت به قضیه شک دارم خدا گفته است گفته تو به حکم واقع چه کار داری؟! تو بیا این را بیان کن! اتفاقاً مورد داریم که امام علیه‌السّلام به آن شخص که از حضرت سؤال می‌کند - ظاهراً در زمان غیبت صغری بود که آن شخص قمی برای حضرت نامه می‌نویسد - که آیا تکبیر بعد از سجده ثانیه مستحب است یا اینکه مستحب نیست و مکروه است؟! حضرت می‌فرماید که در اینجا دو روایت داریم؛ یک روایت دلالت بر استحباب می‌کند و یک روایت دلالت بر ترک می‌کند.^۳

حضرت حکم را بیان نمی‌کنند و از این جواب معلوم می‌شود که خود حضرت داعی دارد بر اینکه همین وضعیت ظاهر در اینجا رعایت بشود. حضرت می‌فرمایند که عمل به مقتضای ادله بکنید. یا اینکه فرض بکنید وقتی که علامه حلی از آن حضرت راجع به قضیه‌ای سؤال می‌کند؛ حضرت می‌فرمایند که این روایت در تهذیب هست شما آن روایت را ببینید.^۳ حکم را بیان نمی‌کنند. او می‌رود و می‌بیند که بله در صفحه فلان یک هم چنین روایتی مثلاً در تهذیب نقل شده است یعنی مرام و شیوه عمل امام علیه‌السّلام در زمان غیبت بر عمل به ظاهر بوده است نه اینکه بیان واقع باشد.

اگر یادتان باشد ما این را در بحث اجماع - که رد کردیم - مطرح کردیم که اصلاً لطف این نیست که امام علیه‌السّلام بیاید حکم واقع را بیان بکند، نه‌خیر! اولاً ما نمی‌دانیم بر عهده‌اش چه هست که بخواهیم فضولی در کار امام بکنیم! آیا امام علیه‌السّلام باید از دین دفاع بکند؟! به من چه مربوط است! وظیفه من نیست که بخواهم برای امام علیه‌السّلام تعیین تکلیف بکنم! آیا امام علیه‌السّلام وظیفه‌اش این است که مردم را نجات بدهد؟! این همه نسل اندر نسل آمده‌اند و کار اشتباه کردند و نمی‌دانم فتوای اشتباه را دارند عمل می‌کنند و امام کاری نمی‌کند و کاری به کارشان ندارد! این همه فتوای اشتباه! یک عده آمدند گفتند که آب چاه نجس است! علامه حلی و محقق آمدند گفتند که طاهر است! بالأخره امام کدام یک از اینها را تأیید کرده است؟! و هَلُمَّ جَرّاً!

۱. الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷، ح ۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، باب ۳۱ - ما خرج من توقيعاته عليه السّلام. ص ۱۵۴

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به قصص العلماء، ص ۸۸۵.

بله! یک وقتی حالا مسئله فتنه و فساد در اصل شرع است شاید بگوییم که وظیفه امام در زمان غیبت - آن‌هم آن‌طوری که خودشان فرمودند: «إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ»^۱ - حفظ و رعایت آن خطراتی است که از نقطه نظر تکامل روحی و تکامل نفسی برای افراد پیش می‌آید و امام علیه‌السلام باید جلوی این خطرات را بگیرد و این کار را هم خواهد کرد یعنی لازمه ولایت این مسئله است. اما اینکه مکلف بیاید یک فعل خارجی را خلاف انجام بدهد این هم وظیفه امام است که جلوی او را بگیرد، این هم ناشی از یک جمود فکری است که متأسفانه آقایان گرفتار این قضیه شده‌اند و تصورشان بر این است که همه دین در همین چندتا عمل خارجی ظاهری خلاصه شده است که حالا فرض کنید این وضویی که گرفته می‌شود این ذنق را تا لب گوش شامل می‌شود یا نمی‌شود! اگر بشود و کسی نکند دین از بین رفته است! نه! این دین بر سر جای خود هست! یا اینکه در مسح سه انگشت باید باشد یا چهار انگشت باشد، تمام دین منحصر شده است در مسح در سه انگشت یا در چهار انگشت! یا در استنجاء با **ثلاثة احر** یا اینکه با حجر واحد در سه مرتبه!

آمدند برای امام علیه‌السلام تکلیف تعیین کردند که باید مکلفین را در مقام فعل و عمل خارجی از خلاف بازدارد! این حرف‌ها چیست؟! امام مردم را سوق به حکم ظاهر می‌دهد؛ حکم ظاهر هرچه هست و فقیه به آن رسید کافی است نیاز به چیز دیگر ندارد. تمام اخلاص، صفا، تهذیب و اینها را همه کنار گذاشته‌اند و گفته‌اند که فقط امام مکلف است بیاید در مقام خارجی فعل مکلف را تصحیح کند. نه‌خیر یک هم‌چنین وظیفه‌ای امام ندارد. با استقراء هم خلاف این مسئله ثابت می‌شود.

بنابراین دلیل پنجمی که مرحوم آخوند در اینجا می‌آورند می‌گویند که حکم به اباحه شرعیه است به مقتضای ادله، و توقف از حکم است واقعاً.^۲ تا اینجا مرحوم آخوند این را ذکر می‌کند.

ما به‌طور فهرست‌وار این مسئله را ذکر کردیم اما مطلب به نظر من خیلی مهم نیست چون در مقام عمل بالأخره یا باید انجام بدهیم یا ندهیم! بله، آن مسئله جانب احتیاط و جانب حرمت مهم است اما اینکه حالا به عنوان اباحه شرعیه ما اختیار طرفین را بکنیم یا به عنوان اباحه عقلیه اختیار بکنیم [مهم نیست] اباحه شرعیه «فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ» است، اباحه عقلیه هم از باب برائت شرعیه است یا اینکه با عدم حکم توقف بکنیم. این مسئله چندان مورد توجه نیست.

اما آنچه که به نظر می‌رسد این است که نظر چهارم که نظر مرحوم شیخ است باید در اینجا مدّ نظر قرار بگیرد. این بحث گرچه بحثی است که در مقام تعادل و تراجیح می‌آید اما استطراداً اشکال ندارد در اینجا بگوییم. ببینید بحثی که در مقام تعادل و تراجیح راجع به خبرین می‌کنند و در آنجا مسئله مطرح می‌شود عبارت

^۱ . الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷.

^۲ . كفاية الأصول، ص ۳۵۶.

از این است که می‌گویند که دو روایت از نقطه نظر سند و دلالت و وثاقت تمام است؛ یک روایت برای اَبی بصیر است و یک روایت برای محمد بن مسلم است و هر دوی اینها از نظر سند تمام و از نظر دلالت هم تمام است که جهات اخذ به روایت به مقتضای **صَدِّقُ الْعَادِلِ** در اینجا تمام است مشکل برای ما در مقام عمل است - یک دفعه یادم هست که با مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه در مشهد هم راجع به این قضیه صحبت و بحث می‌کردیم، ایشان هم قائل به این نظریه بودند - یعنی در مقام عمل نمی‌توانیم به مقتضای دو روایت عمل کنیم. اما خود دو روایت از نقطه نظر صحت و از نقطه نظر سند تمام است ولی ما نمی‌توانیم عمل کنیم. پس مشکل روایت نیست بلکه مشکل ما در مقام عمل است. با توجه به این قضیه طبعاً هر کدام از طرفین این دو روایت اگر بخواهد اخذ بشود باید به عنوان و به قصد خود آن وجه در روایت اخذ بشود. یعنی اگر حکم به یکی از اینها بشود مثلاً صلاة جمعه در زمان غیبت که در بعضی از روایات حکم به وجوب شده است و بعضی از روایات حکم به حرمت شده است! ^۱ ما این را بحث کردیم. از نقطه نظر ادله مطلب تمام است ولی از نقطه نظر فعل مکلف بحث است که ما نمی‌توانیم عمل کنیم. اگر ما دوتا بدن داشتیم یک بدن ما نماز جمعه می‌خواند یک بدن ما نماز ظهر می‌خواند باز هم مشکل نداشتیم و این مسئله را حل می‌کردیم ولی ما قادر به خلق ابدان نیستیم!

بناءً علی هذا در مسئله اخذ به روایت، دیگر حکم به اباحه شرعی و حکم به برائت نمی‌شود کرد چون حکم به برائت معنایش این است که در اینجا حکمی وجود ندارد در حالی که ما می‌دانیم یا این وجود دارد یا آن وجود دارد. پس باید اخذ باحدهما التزاماً باشد. اما آنچه که در اینجا به نظر می‌رسد این است که مشکل ما مشکل در مقام آمریت و در مقام ناهویت و در مقام مولویت است؛ یعنی ما مشکل نداریم که در خارج نمی‌توانیم عمل کنیم، مشکل در اول به خود روایت و به خود حکم برمی‌گردد. مشکل از مقام شارع و از مقام جعل است. در واقع می‌شود گفت که مشکل، مشکل سماوی است نه مشکل ارضی. وقتی که راوی یک خبری را نقل و راوی دیگر خلافتش را نقل می‌کند این برگشتش اصلاً به مقام جعل است یعنی خود دوتا روایت قبل از اینکه بخواهد به ما برسد، نفس بروز دو روایت همدیگر را از بین می‌برند و نمی‌گذارند نوبت به ما برسد! فرض کنید که دو راوی در اینجا نشسته‌اند محمد بن مسلم در اینجا نشسته است و اَبی بصیر در آنجا نشسته است و [در یک لحظه] یکی می‌گوید: **صَلِّ صَلَاةَ الْجُمُعَةِ** و دیگری می‌گوید: **لَا تُصَلِّ صَلَاةَ الْجُمُعَةِ**! تا این دوتا می‌گویند که **صَلِّ و لَا تُصَلِّ**! قبل از اینکه به گوش ما برسد اینها همدیگر را دفع می‌کنند! یعنی این روایت در مقام تعارض، خودش روایت دیگر را دفع می‌کند **سِوَاءَ وَصَلِّ إِلَيْنَا أَوْ لَمْ يَصِلْ إِلَيْنَا**! مشکل، مشکل ما نیست بلکه

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ترجمه صلوٰة جمعه، ص ۶۱.

مشکل روایت است.

یک وقتی امام علیه السلام روایت را نقل می کند. محمد بن مسلم هم برای ما نقل می کند. ما در مقام عمل نمی توانیم عمل کنیم، پای ما چلاق است نمی توانیم نماز جمعه برویم، هزارتا مشکل داریم، خر نداریم که سوار آن بشویم برویم! مشکل از ناحیه ما است که نمی توانیم برویم، می گوییم چه بکنیم؟ آیا نماز جمعه برویم یا اینکه صبر کنیم به مقدار خواندن نماز، دست از نماز بکشیم بعد نماز بخوانیم! آن طور که بعضی ها فتوا می دهند و فتوای اشتباه هم می دهند! ولی در اینجا مشکل، مشکل ما نیست بلکه مشکل خود امام است یعنی نه اینکه متوجه امام باشد بالأخره مشکل سماوی است نه مشکل ارضی.

وقتی دو روایت در مقابل هم در مقام تحقق هستند، مثلاً **سواء بلغ أو أخبر عنها أبي بصير أو لم يخبر** همین که **أبي بصير** روایت حرمت صلاة جمعه را در ذهن خود قرار داده است حتی نگوید و محمد بن مسلم روایت وجوب صلاة جمعه را در ذهنش قرار داده است ولو اینکه نگوید، همین دوتا روایت مخالف در ذهن، همدیگر را دفع می کنند. بعد از اینکه بیان می شوند دیگر فایده ندارد و نتیجه ای ندارد. پس این مشکل، مشکل مولویت است.

پس وقتی که هر دو همدیگر را دفع کردند، این علم اجمالی می شود بر اینکه أحدهما صادر شده است لا کلیهما. بنابراین در علم اجمالی نمی توانیم حکم به براءت بکنیم و نه اینکه می توانیم أحدهما را به عنوان حکم تکلیفی، وجوب اخذ کنیم. نظر مرحوم آقا و آقای خوئی این بود که به عنوان حکم تکلیفی، وجوب اخذ کنیم. یعنی وقتی که می خواهیم نماز جمعه را انجام بدهیم حکم به وجوب بکنیم و وقتی نمی خواهیم نماز جمعه را انجام بدهیم حکم به حرمت کنیم. این صحیح نیست بلکه اصلاً به طور کلی حکم به حرمت و وجوب از صفحه حذف می شوند پس حکم به چه می توانیم بکنیم؟ توقف! توقف بدون حکم به براءت شرعی، ظاهراً، چون علم اجمالی به حال خودش باقی است **إما واجب و إما حرام** و مباح در اینجا نداریم.

پس این تصادم در دوران امر بین محذورین و تشبیه آن به مورد خبرین که در مورد دوتا خبر هست، اشکال ندارد. اما در مورد خبرین هم ما این حرف را می زنیم که در مورد خبرین، تخییر تخییر استمراری است بدون اخذ به أحدهما تعیناً، بنابراین در این مورد نظر مرحوم شیخ [صحیح] است نه نظر مرحوم آخوند که حکم به توقف و براءت شرعی کرده اند!

تلمیذ: بالأخره لیلی زن بود یا مرد آقا؟!

تلمیذ: توقف بر براءت شرعی می دانید یعنی چه؟! یعنی بالأخره در حکم خارجی می گویند که معصوم نیستیم پس چه گهی باید بخوریم؟!

استاد: نه چیزی نخورید! در خارج نسبت به انجام و عدم انجام آن مختار هستیم. این توقف به عدم

حکم است. ببینید یک وقت ما حکم به اباحه شرعیه می‌کنیم و می‌گوییم که اصلاً شارع ظاهراً حکم به اباحه کرده است و می‌گوییم که انجام دادن و ندادن این فعل شرعاً مباح است. یک وقت نه، می‌گوییم که ما نظر شرع را نمی‌دانیم، نمی‌گوییم که شارع گفته است که مباح است؛ چون نظر شارع را نمی‌دانیم و یک کار هم بالأخره باید بکنیم یا باید نماز ظهر را بخواند یا نباید بخواند، در اینجا حکم به تخییر ظاهری هست.

اللهم صل على محمد وآل محمد